

صحيفة الحسن عليه السلام

[11] وراستين خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست و زبون و گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش ا نشناختند و امام هم برای پرهیز از هرگونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد بناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک همچنانکه خود در خطبهء شفشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد. امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حق کشی را درک می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن کس را که در جایگاه پدرش نشسته بود را دشمن می داشت و از کردار او انتقاد می کرد. چنانکه روزی ابو بکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آنوقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: أي أبو بکر از منبر پدرم پائین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو (1). همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت. از جمله گویند عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند _____ 1 - در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن الخطاب گفت. (*) _____